

مجله

دانشکده ادبیات^۲

شماره ۲ سال اول

۱۳۳۳

دیماه

مجموعه مکاتیب فارسی غزالی

بنام

فضائل الانام من مکاتیب حجة الاملا

بقلم آقای: عباس اقبال

استاد جغرافیای انسانی و اقتصادی در دانشکده ادبیات تهران

تابعه بزرگ و علامه جلیل القدر امام زین الدین ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی (۴۵۰-۵۰۵) از بزرگترین دانشمندان ایران است که در عصر خود در حکمت و زهد و توحید و وعظ بی نظیر بشمار میرفتند و چنان صیت شهرتش در آن زمان سراسر ممالک اسلامی را فرا گرفته بود که کمتر فاضل یا طالب علمی نمیتوانسته است از زیر سلطه فکری و نفوذ کلمه او خارج باشد یا در مقابل قوت بیان و وحدت ایمان و قاطع بودن حجت و برهان او مقاومت تواند کرد.

این سلطه فکری و نفوذ کلمه غزالی تا آنجا دامنه یافت که قرنهای بعد از او نیز برقرار و باقی ماند و سالیان دراز مؤلفات و رسائل عدیده او مورد بحث و مطالعه و شرح قرار داشت و چون ظهور او درست مقارن بود با دوره جوش و خروش باطنیان اسماعیلیه و

زمانی که دامنه تبلیغات ایشان بمنتهای بسط رسیده بود و جودش در دفاع از اسلام در مقابل این طایفه و تزلزل بنیان کار آن جماعت سخت مؤثر افتاد و همانطور که سلف و قدوة او ابوالحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۴) بدشمنی بسا معتزاد برخاسته و خود و شاگردانش بقدریج تیشه بریشه اهل اعتزال زده و نگذاشته بودند که افکار حکیمانانه و عقاید آزادمنشانه ایشان بسرعتی که شروع ببیشرفت کرده بود در ممالک اسلامی پایدار و مستحکم شود، نفوذ حجة الاسلام غزالی و شاگردانش در برابر اسماعیلیه و اهل اباحت بلکه در برابر سایر ملل و نحل اسلامی بجز از اصحاب حدیث و سنت نیز همین حال را داشته است و اگرچه این حال شاید در دفاع از اسلام قشری و آراء و عقاید اسلاف و تصوف و توحیدی که پسندیده زاهدان خشک مغز بوده تأثیری بسزا داشته ولی در عوض مانع بزرگی در مقابل بسط ذوقیات و رشد آزادی فکری در ممالک اسلامی شده و از این لحاظ منشأ صدماتی عمده بوده است چنانکه غزالی خود در عین اینکه در تجلیل معاویه و امثال او تردیدی ندارد و لعن پسر او یزید را جائز نمیشمارد بحکیم بزرگوارى مانند شیخ الرئیس ابوعلی سینا میتازد و خه اندن اشعار بحرری و مثنوی و دیوان حماسه را تضييع عمر و بیفایده میدانند.

غرض ما در اینجا بحث در تأثیر خوب یا بد وجود غزالی و افکار و آراء او نیست بلکه میخواهیم بطور کلی بعظمت مقام او و میزان نفوذی که در اسلام داشته است اشاره کنیم و بگوئیم که این مرد مجاهد با ایمان که زندگانی خود را بخواندن و فکر کردن و زهد و عبادت و ارشاد مردم و خدمت بخلق گذرانده با وجود عمر کوتاهی که یافته تألیفات بسیار از خود بدو زبان فارسی و عربی بجا گذاشته چنانکه عدد نوشتههای او را از کتاب و رساله تا نودونه نوشتهاند از آن جمله در فارسی مهمتر و مفصلتر از همه کیمیای سعادت و در عربی احیاء علوم الدین است.

کتاب و رسائل عربی غزالی اکثر بطبع رسیده و از بعضی از آنها چاپهای مکرر و ترجمههایی نیز بزبانهای خارجی شده ولی از نوشتههای فارسی او مانند کیمیای سعادت و نصیحة الملوك و رد اباحید و ذخیره الملوك و زاد الآخرة و میزان العقاید و مکاتیب فارسی او تا کنون چیز کمی بچاپ در آمده و چنانکه باید مورد توجه قرار نگرفته است.

۴ - نسخه متعلق باستادارجمند جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر که ضمیمه مجموعه‌ایست بالنسبه جدید و بعثت تازگی وسقطات و اغلاط فراوان چندان منتفع بهائیدست .

۵ - نسخه دیگری از فضائل الانام در تصرف جناب مکان علامه مرحوم میرزا محمد طاهر تنکابنی بوده است که دوست دانشمند بزرگوار آقای جلال‌الدین همایی در موقع تألیف کتاب نفیس غزالی نامه آنرا تحت نظر داشته و در طی آن از آن نسخه‌استفادات بسیار کرده‌اند. این نسخه را نگارنده ندیده‌ام و اکنون هم نمیدانم در کجاست ولی از قراری که استاد محترم آقای همایی مرقوم داشته‌اند نسخه‌ای بالنسبه جدید و مغلوط بوده است . نویسنده این سطور در ایام اقامت در استانبول و مطالعه دو نسخه خطی آنجا بعزم طبع این مجموعه نفیس ببرداشتن عکس از روی آنها اقدام کردم و چون نسخه‌ای بصوفیه بسیار مضبوط و مصحح است فقط بمقابله آن با نسخه او نیورسیته استانبول قناعت نمودم و با افزودن حواشی و مقدمه‌ای نسخه را برای چاپ حاضر ساختم و اینک بتهیه مقدمات این کار مشغولم. قبل از اقدام باین عمل خواستم در این مقاله کتاب مذکور را بخوانندگان محترم معرفی کنم ضمناً نمونه‌ای از مکاتیب غزالی را در دسترس ایشان بگذارم .

مجموعه فضائل الانام مشتمل است بر پنج باب بتفصیل ذیل :

باب اول : در نامه‌هایی که بملوک و سلاطین نوشته ،

باب دوم : در نامه‌هایی که بوزیران نوشته ،

باب سوم : در آنچه بامرا و ارکان دولت نوشته ،

باب چهارم : در آنچه بفقها و ائمه دین نوشته ،

باب پنجم : در فصول و مواعظ که بهر وقت نوشته .

يك عده از این مکاتیب غزالی چون حاوی اصول عقاید او و در دفاع از آنها و تقریر مقالات خاص و یست کمال اهمیت را دارد و بعضی دیگر که خطاب بیادشاه عصر و وزراء و امرا و علمای آن ایام است متضمن فوایدی تاریخی است چنانکه بوسیله آنها میتوان بعضی نکات مهم راجع بتاریخ آن زمان را روشن ساخت .

ما در اینجا ذیلاً بمضمون بعضی از آن نامه‌ها و پیاره‌ای از همان فواید اشاره میکنیم:

نوشته‌های فارسی غزالی از جهت سلاست انشاء و جزالت کلام و سهولت عبارت از آثار بسیار فصیح و شیرین زبان است و اگر از جمیع جهات دیگر صرف نظر کنیم باز از همین جهت کد آنها از یکی از بهترین ادوار تاریخ ادبی ما بیادگار مانده و بقلم یکی از بزرگترین دانشمندان عالم تحریر یافته‌اند شایسته همدگونه عنایت و استفاده است.

از جمله این نوشته‌های فارسی حجة الاسلام طوسی مجموعه‌ایست از مکاتیب او کد آنها را بعد از وفات وی یکی از بازماندگانش بالتماس جمعی از طالبان کلام آن دانشمند گرد آورده و نام آن مجموعه را «فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام» گذاشته است.

نام و نشان و عصر و زمان مؤلف این مجموعه بدست نیامد اما چون او خود را با حجة الاسلام غزالی «بجبل قرابت و صلوات رحم» متمسک میدانند بعید نیست کد از نوادگان دختری وی بوده باشد و اینکد گفتیم از نوادگان دختری او از آن جهت است کد از غزالی فقط چند دختر بجامانده بود^۱ بعلاوه طرز انشاء و سبک کلام مقدمه این مجموعه میفهماند کد آن چندین زمان زیادی بعد از عهد غزالی برشته تالیف در نیامده است.

از مجموعه فضائل الانام تاکنون نگارنده بر وجود پنج نسخه اطلاع یافته است:

۱- نسخه کتابخانه جامع ایاصوفیه در استانبول در جزء مجموعه‌ای بشماره ۴۷۹۲ کد بخط نسخ در شهر شیراز بسال ۸۱۶ بدست اسمعین احمد بن محمد کاتب استنساخ شده. این نسخه در نهایت امتیاز و صحت است.

۲- نسخه کتابخانه او نیورسیته استانبول بنشانی: «فارسی خطی ۸۹۰» کد بخط نستعلیق زیبا در سال ۱۲۸۸ هجری قمری در ۱۳۴۴ ورق برای عالی پاشا صدر اعظم عثمانی تحریر شده و ظاهراً مبتنی بر نسخه ایاصوفیه است با تصرفاتی.

۳- نسخه متعلق بدوست دانشمند فاضل نگارنده آقای جلال الدین محدث بخط نستعلیق بسیار خوش ار اواسط عصر صفویه.

۱- کتاب تبیین کذب المفتری تألیف ابن عساکر ص ۲۹۶ و طبقات الشافعیه سبکی

در باب اول یعنی قسم سلطانیات نخستین نامه غزالی خطاب بسنجر است که در این تاریخ از جانب برادر صلبی و بطنی خود سلطان ابوشجاع غیاث‌الدین محمد (۴۹۸-۵۱۱) بر قسمت شرقی ممالک سلجوقی یعنی خراسان و ماوراءالنهر و توران تا کاشغر امارت داشت و لقبش در این ایام ناصرالدین و ملک مشرق بود.

این نامه را غزالی بتصریح خود در تاریخی که پنجاه و سه سال از سنین عمرش گذشته بود نوشته بنابراین تاریخ تحریر آن با سال ۵۰۳ مقارن میشود.

در این سال ملک سنجر از پای تخت خود یعنی مروشاهجان بحدود طوس آمده و در محل تروغ لشکر گاه ساخته بود. چون جمعی از حاسدان و معارضان غزالی بسنجر چنین فهمانده بودند که او در ابوحنیفه و ملک و ابوبکر با قلانی طعن کرده و در کتب خود سخنانی شنید بمقالات ملامتده و مجوس و فلاسفه آورده بنابراین باید برای دفاع از خود و مناظره با مخالفین بلشکر گاه احضار شود.

سنجر غزالی را از طابریان طوس که مولدش بود بتروغ خواست و غزالی ناچار از آنجا بمشهد امام علی بن موسی الرضا آمد و از آنجا این نامه غراء را که حاکی از کمال مناعت و استحکام ایمان و استغنائی طبع اوست بسنجر نوشت.

غزالی در طی این نامه نصیحت آمیز بلحنی آمرانه و فصاحتی تمام خطاب بسنجر چنین مینویسد:

«بر مردمان طوس رحمتی بکن که ظلم بسیار کشیده‌اند و غله بسرما و بی آبی تباه شده و درختهای صدساله از اصل خشک شده و هر روستایی را هیچ نمانده مگر پوستینی و مشتهی عیال گرسنه و برهنه و اگر رضا دهد که پوستین از پشت باز کنند تا زمستان برهنه با فرزندان در تموری شوند رضامده که پوستشان باز کنند و اگر از ایشان چیزی خواهد همگنان بگریزند و در میان کوهها هلاک شوند و این پوست باز کردن باشد.»

سپس در عذر خود از نیامدن بخدمت سنجر چنین میگوید:

۱- همان منزلی که امروز مردم باملای طرق میگویند و مینویسند واقع در هفت کیلومتری جنوب شهر مشهد بر کنار جاده مشهد بنیشابور و راه عمومی مشهد بطهران جزء باوک تبادکان و ازقرای حومه مشهد.

«بر سر مشهد ابراهیم خلیل صلوات الله علیه عهد کرد^۱ که نیز پیش هیچ سلطان نرود و مال سلطان نگیرد و مناظره و تعصب نکند و دوازده سال بدین عهد وفا کرد و امیر المؤمنین و همه سلطانان ویرا معذور داشتند. اکنون شنیدم که از مجلس عالی اشارتی رفته است بحاضر آمدن، فرمان را بمشهد رضا آمدم و نگاهداشت عهد خلیل علیه السلام را بلشکر گاه نیامدم و بر سر این مشهد می گویم ای فرزند رسول شفیع باش تا ایزد تعالی ملک اسلام را در مملکت دنیا از درجه پدران خویش بگذراند و در مملکت آخرت بدرجه سلیمان علیه السلام برساند که هم ملک بود و هم پیغامبر و توفیقش ده تا حرمت عهد خلیل ابراهیم علیه السلام نگاه دارد و دل کسی را که روی از خلق بگردانید و بتو که خدائی تعالی عز شأنه آورده بشولیده نکند، و چنین دانستم که این نزد یک مجلس عالی پسندیده تر و مقبول تر است از آمدن بشخص و کالبد که آن کار رسمی بی فایده است و این کاری است که روی در حق تعالی دارد. اگر چنانچه پسندیده است فمرحبا و اگر بخلاف این فرمانی بود در عهده عهد شکستن نباشم که فرمان سلطان باضطرار لازم بود، فرمان را بضرورت منقاد باشم ایزد تعالی بر زبان و دل عزیزان را باد که فردا در قیامت از آن خجل نباشد و امروز اسلام را از آن ضعف و شکستگی نباشد».

این نامه در سنجر سخت مؤثر افتاد و بر صفای اعتقاد غزالی و قوف یافت و بر حاسدان و دشمنان او متغیر شد و بیش از پیش میل پیدا کرد که او را حضوراً ببیند و معین الملک^۲ را مأمور این کار نمود.

معین الملک کس فرستاد و غزالی را بچادر خود آورد و پیش سنجر برد و غزالی در حضور سنجر خطابه‌ای مشتمل بر وعظ و نصیحت ایراد نمود و چون سنجر از او خواسته بود که مثل سابق بنیشابور و طوس آید و در مدارس نظامیه آن دو محل درس بگوید در آخر این خطابه باین عبارات از آن عذر می‌خواهد:

۱- در سال ۴۸۹ چنانکه غزالی خود در طی یکی از مکاتیب بآن تصریح میکند.

۲- یعنی تاج المعالی ابوالقاسم مؤیدالدین علی بن سعید عمیدی از بزرگان خاندان عمیدی از خاندانهای مشهور خراسان که ابتداء در ایام وزارت فخر الملک بن خواجه نظام الملک سمت نیابت وزارت داشته و بعد از قتل فخر الملک در سال ۵۰۰ همچنان در عهد صدرالدین محمد بسروی بهمین سمت در دستگاه سنجر باقی مانده.

« من دوازده سال در زاویه نشستم و از خلق اعراض کردم پس فخر الملک رحمه الله علیه^۱ مرا الزام کرد که بنیسا بور باید شد. گفتم این روزگار سخن من احتمال نکند که هر که در این وقت کلمه الحق بگوید در و دیوار بمعادات او برخیزند گفت ملکی است عادل و من بنصرت تو برخیزم. امروز کار بجائی رسیده که سخنهایی میشنوم که اگر در خواب دیدم گفتمی اذغاث احلام است... مقصود آنست که مرا از تدریس نیشابور و طوس معاف داری تا با زاویه سلامت خویش روم که این روزگار سخن من احتمال نکند والسلام».

بعد از آنکه غزالی از لشکر گاه تروغ بطوس برگشت جمله اهل طوس باستقبال وی شدند و آن روز جشنی عظیم ساختند و نثارها کردند. سنجر از شکارهایی که کرده بود شکاری را پیش غزالی فرستاد و غزالی در مقابل کتاب نصیحة الملوك را تصنیف کرد و بسنجر هدیه نمود^۲.

اینکه در این نامه اشاره بقبول تدریس در نیشابور بامر فخر الملک میکند راجع بسال ۴۹۹ است که با یک سال قبل از قتل فخر الملک مقارن میشود و خود غزالی در نامهای دیگر همین تاریخ را صراحتاً یاد آور میشود.

در این سال ۵۰۳ که غزالی باشکر گاه سنجر آمده و آن نامه و خطابه از او صادر شده وزارت سنجر را صدرالدین ابوالحسن محمد قوام الملک پسر فخر الملک داشته است که بنیابت معین الملک مذکور بعد از پدر باین سمت برقرار گردیده بود.

پس از آنکه غزالی نزد سنجر بخانقاه خود بطوس برگشت مدعیان او اعتراضاتی بشکل چند سؤال پیش او فرستادند و غزالی کتباً جواب آنها را تهیه کرد و باز پس فرستاد. صورت این سؤالات و جوابات در همین باب اول از مکاتیب او مندرجست.

۱- یعنی خواجه نظام الدین ابوالفتح مظفر پسر بزرگتر خواجه نظام الملک (۴۳۴-۵۰۰) که مدت ده سال از ۴۹۰ تا ۵۰۰ وزارت سنجر را در خراسان داشته و در دهم محرم ۵۰۰ بدست یکی از باطنیان بقتل رسیده است.

۲- از همین اشاره مسلم میشود که تألیف کتاب نصیحة الملوك در همین سال ۵۰۳ تاریخ تحریر این نامه یا اندکی بعد از آن و بهر حال یکی دو سال قبل از فوت غزالی که ۵۰۵ است اتفاق افتاده، بنابراین نصیحة الملوك از جمله آخرین تألیفات اوست.

باب دوم از مکاتیب غزالی محتوی است بر دوازده نامه که پنج از آنها خطاب است بفخر الملک وزیر، یکی خطاب بخواجه ضیاء الملک احمد پسر دیگر نظام الملک که بالقاب پدر یعنی قوام الدین و نظام الملک ملقب گردیده بود و او را بهمین جهت نظام الملک ثانی هم میخوانند و او از شوال ۵۰۰ تا ۵۰۴ و وزیر سلطان غیاث الدین محمد سلجوقی برادر سنجر و از سال ۵۱۶ تا ۵۱۷ وزیر المستر شد خلیفه عباسی بود.

سه نامه دیگر از این باب خطابست بشهاب الاسلام ابوالمحسن عبدالرزاق بن عبدالله برادر زاده خواجه نظام الملک از فقها و رؤسای دینی متنفذ در نیشابور که بعدها در سال ۵۱۱ بعد از قتل صدرالدین محمد بوزارت سنجر رسیده بنابراین مکاتیب غزالی بساو مدتها قبل از دوره وزارتش صادر شده است.

سه نامه دیگر بعنوان مجیر الدین وزیر است و غرض از این مجیر الدین همان کیا مجیر الدوله یا مجیر الملک علی بن حسین طغرایی اردستانی است که در ابتدای انتصاب سنجر بحکومت خراسان در سال ۴۹۰ فقط چند ماهی وزارت او را داشته سپس معزول و مقامش بفخر الملک سپرده شده.

در باب سوم یعنی نامه‌هایی که بامرا و ارکان دولت نوشته پنج نامه مذکور است خطاب بمعین الملک نایب الوزارة و سعادت خازن سنجر و بزرگان دولت علی العموم. از نامه‌های این باب یکی که بقاضی مروان از قضاة مغرب نوشته شده بعبری است و معلوم نیست که چرا جامع این مجموعه آنرا هم در ردیف نامه‌های فارسی غزالی در اینجا آورده است.

باب چهارم مشتمل است بر هشت نامه بفقها و ائمه دین و باب پنجم که در پنج فصل مرتب شده حاوی مواعظ و نصایحی است که در اوقات مختلفه بتمام حجة الاسلام جاری گردیده است.

غیر از آنچه جامع مجموعه فضائل الانام از ناهای غزالی جمع آورده باز چند مکتوب کوچک و بزرگ از او در ماخذ دیگر باقیست که نگارنده جمع کرده و در صدر است که آنها را هم در ذیل فضائل الانام بطبع برساند.

برای آنکه نمونه‌ای از طرز خطابات و سبک انشاء غزالی را بدست داده باشیم

ذیلاً یکی از نامدهای او را که خطاب بخواجه فخرالملک بن نظام الملک وزیر سنجر است نقل میکنیم :

" بسم الله الرحمن الرحيم ، امير و حسام و نظام و هر چه بدین مانند همد خطابست بر القاب و از جماعهٔ وهم و تکلف است و انا و اتقیاء امتی براء من التکلف. معنی امیر بدانستن و حقیقت وی طالب کردن مهمتر است ، هر که ظاهر و باطن بمعنی امیری آراسته است امیر است اگر چه هیچکس ویرا امیر نگویند و هر که از این معنی عاقل است اسیر است اگر چه همهٔ جهان ویرا امیر گویند و معنی امیر آنست که امر وی بر لشکر وی روان بود و اول لشکری که در ولایت آدمی کرده اند جنود باطن و بست و این جنود اصناف بسیاریند و ما یعلم جنود ربك الالهو ، و رؤسای ایشان سهاند یکی شهوت که بقاذورات و مستقبحات گراید و یکی غضب که قتل و ضرب و هجوم فرماید و دیگر کربزی که بمکر و حیلت و تلبیس راه نماید، و این معانی را اگر از عالم شکل و صورت کسوتی پوشیدندی بسزا یکی خنزیری بودی و دیگر کلبی و دیگر شیطانی. و خلاق دو گروهند گروهی آنند که این هر سه را مقهور و مسخر کرده اند و فرمان بر ایشان روان کرده اند، این قوم امیران و پادشاهانند و گروهی آنند که کمر خدمت ایشان بر بستند و روز و شب در طاعت و متابعت ایشان استادمند. این قوم اسیرانند، و نایمیان این عالم باشند که امیر و پادشاه را گدا و مسکین و بیچاره گویند و اسیر فرو مانده را امیر و پادشاه خوانند و اهل بعیرت این همچنان شنوند که سیاد زشت را کافور نام نهند و بیابان مهلك را مفازه^۱ گویند و این تعجب نکنند چون دانستند که این عالم انتکاس و انعکاس است و این عجب که در اصل آفرینش هر دو عالم را که یکی عالم حقایق و معانیست و آنرا عالم ملکوت گویند و یکی عالم صورتست و آنرا عالم شهادت خوانند بنا بر التیاس است ، هر چه در عالم شهادت است نیست هست نمای است و لاشی در صورت شی و هر چه در عالم حقیقت است هست نیست نمای است و این باضافت باز این چشم بود که خلق دیدار آنرا میدانند،

۱- مفازه از مصدر فوز اصلاً بمعنی رهائی و پناهگاه است چنانکه در قرآن کریم آمده : فلاتحسبنهم بمفازة من العذاب و در معنی دیگر بیابان بی آب و خطرناک نیز مفازه میگویند .

بوقت مرگ چون این چشم فرا شود حقیقتی از غشاوه آن عالم بیرون آید و قضیه قلب افتد، هر چه را هست می‌پنداشت همه نیست نماید و هر چه را نیست می‌پنداشت خود همه هست آن بیند، گوید باز خدایا این چه حالت است کارها معکوس گشت فکشفنا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید گوید آه ندانستم که چنین بود، ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحاً، جواب گوید اولم نعمر کم مای تذکرید من تذکر و جاء کم النذیر فذو - قوا فما للظالمین نصیر، گوید باز خدایا باما نگفتد اندک نیست هست نمای چون باشد گوید در قرآن قدیم نشنیدی که گفت کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجد شیئاً ووجد الله عنده فوفیه حسابہ و همانا کسی گوید که هست نیست نمای و نیست هست نمای مفهوم نیست و در حقایق معانی بافهام ضعیف بمثالی توان رسید چون بادی که در هوای صافی از زمینی بر خیزد و بر صورت مناره مستطیل بر خویشتن می‌پیچد، کسی درنگرد پندارد که خاک خود را می‌پیچاند و می‌جنباند و آن نه چنانست بلکه با هر ذره از خاک ذره از هواست که محرك وی است لیکن هوا نتوان دید و خاک بتوان دید پس خاک در محرکی نیست هست نمای است و هوا هست نیست نمای است که خاک در حرکت جز مسخری و بیچاره نیست در دست هوا و سلطنت مر هوا راست و سلطنت هوا ناپیداست، بل مثالی که بتحقیق نزدیکتر است روح و قالب تو است که روح هست نیست نمای است که کس را بدور از نبود و سلطان و قاهر و متمصرف بود و قالب اسیر و بیچاره وی است و هر چه بینند از قالب بینند و قالب از آن بیخبر بلکه عالم باقیوم عالم همین مثال است که قیوم عالم هست نیست نمای است در حق اکثر خلق که هیچ ذره را از عالم قوام وجود نیست بخود بل بقیوم وی است و قیوم هر چیز بضرورت باوی بهم باشد و حقیقت وجود وی را باشد و وجود مقوم از وی بر سبیل عاریت بود و هو معکم اینما کنتم این بود و اگر کسی معیت نداند الامعیت جسم با جسم یا معیت عرض با عرض یا معیت عرض با جسم و این هر سه در حق قیوم محال است این معیت فهم نتواند کرد و معیت قیومیت قسمی رابع است بلکه معیت بحقیقت اینست و این نیز نیست هست نمایست. کسانی که این معیت را نشناسند قیوم می‌جویند و باز نیابند چون ماهی که در دریا غرق شود و آب می‌جوید باز نیابد و کسانی که این بشناختند خود را می‌جویند و باز نیابند بلکه خود همه

حق را بینند و میگویند ایس فی الوجود الا القیوم و بسیار فرق بود میان کسی که خود را می جوید و بازمی نیابد و میان آن که قیوم را جوید و باز می نیابد و این سخن از اندازه مکاتیب بیرون است لیکن فراسر قلم آمد ناساخته و همانا که سبب آنست که شنیده ام که ویرا کیاستی هست زیادت از آنکه اینها جنس او را باشد، زینهار زینهار بخدای تعالی استعانت کن از قصور کیاست خویش که بیشتر خلق که هلاک شدند از کیاست ناقص هلاک شدند، اکثر اهل الجنه البالد و اهل علمین ذوالالباب و خالق بسد گروهند یکی عوام که بتقاید قناعت کرده اند و راه بتصرف در کار خویش ندانند بلکه از دیگری آموزند و این اگر چه بس رتبتی نیست لیک این قوم از اهل نجاتند و یکی ذوالالباب و ایشان از اهل نخبین اند و در عسری از ایشان اگر یکی بود یا دو بسیار بود، و سیم اهل تصرفند بکیاست خویش و این قوم هلاک شد گانند، طبیب بکمال بشفا نزدیک است و مقلدوی چون تصرف در باقی کنند اما نیم طبیب در خون جان بیماران بود و هر که او فرا تصرف آمده باشد بکیاست ناقص تصرف میکنند نیم طبیب است، و سرچنین وزیر کان ابلیس است که وعی از تصرف وزیر کی بود که ویرا بر مخالفت داشت و بقیاس و برهان گفتن مشغول شد و گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین، و حسن بصری رضی الله عنه را پرسیدند که ابلیس فقیه و وزیر است هست گفت بلی و اگر نبوی فقیهان وزیر کان را از راه نتوانستی برد، و عادات اولوالالباب آنست که شیطان را برایشان هیچ دستی نبود چنانکه گفت از عبادی ایس الیک علیهم سلطان. و هر که ویرا کسل یا شهوت بر آن دارد که خلاف فرمان حق کندوی شاگرد شیطان است و نایب وی فاتخذوا عدوا انما یدعوا جز بدلیکونوا من اصحاب السعیر.

اگر سعادت آخرت میخواهی فرمان حق تعالی پیش گیر، مپرس و مپوش و مجوی و مخور و تصرف مکن الا در فرمان حق تعالی و اگر دات قرار نمیگیرد و میخواهی تا شمه از حقیقت کارها بشناسی از کتاب کیمیای سعادت طلب کن و صحبت کسی اختیار کن که وی از دست شیطان بچسته باشد و برسته بود تا ترا نیز برهاند.